

توصیفی هنرمندانه از تبعیض

نگاهی به کتاب در انتظار باران

مریم واعظی

«پولا (Pula) باران باریدن گرفت، خدایان باران سر

می‌رسند.»

این کلامی است که از میان صداهای رقص بارها شنیده

می‌شود.

می‌پرسند: «آیا دعاهای ما بود که باران را از میان ابرها

به درآورد و بر صور تک‌های ما پاشید.»

موضوع داستان، در انتظار باران، «آپارتاید»

است. در مورد معنای دقیق این واژه، تا به امروز اتفاق نظر وجود نداشته است. معنی لغوی آن، از هم جدا بودن یا حالت جدایی است، اما در چارچوب حکومت آفریقای جنوبی، به اوضاع و احوال خاصی اطلاق می‌شد که به مفهوم تبعیض نژادی محض، یعنی زندگی پر امتیاز و پرتنعم برای سفیدپوستان، بر پایه استثمار نیروی کار غیرسفیدپوست ارزان است.

در داستان شاهدیم که خانه‌های سیاه‌پوستان (رعیت و خدمه)، در فاصله چند کیلومتری شهر، دور از خانه یا مزرعه اربابان سفیدپوست قرار دارد و علی‌رغم آن‌که آفریقای جنوبی سرزمین آبا و

در انتظار باران

نویسنده: شمیلا گوردون

مترجم: پروین جلوه‌نژاد

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول، ۸۲

بها: ۱۴۰۰ تومان



فیریکی (firky)، خواهرزاده ارباب که قرار است در آینده صاحب مزرعه شود، هیچ علاقه‌ای به درس و مدرسه ندارد. این دو پسر دوست و همبازی یکدیگر و تقریباً هم سن و سال هستند.

فیریکی هرگاه مدرسه‌اش به دلیل تعطیل می‌شود، بی‌درنگ راهی مزرعه می‌شود و اغلب اوقات نیز با تنگو به بازی و تفریح می‌پردازد. تنگو در سیزده سالگی، برای تحصیل در شهر ژوهانسبورگ، نزد خاله‌اش می‌رود که او هم خدمتکار خانه اربابی دیگری است. این امر تقریباً بامبارزات مردم آفریقای جنوبی در براندازی حکومت آپارتاید، به رهبری نلسون ماندلا، هم‌زمان است.

تنگو در حین تحصیل، با افکار انقلابی آشنا می‌شود، ولی چون تحصیل را هدف قرار داده است، به مردم نمی‌پیوندد. با این همه، ناخواسته و بسیار اتفاقی، به‌مخمس‌ای گرفتار می‌آید و با فیریکی که او هم‌برای گذراندن خدمت‌سربازی، به ژوهانسبورگ آمده است و در سرکوب مردم شرکت دارد، رودررو می‌شود. تنگو بر فیریکی چیره می‌شود، ولی به پاس دوستی دیرین، زندگی دوباره‌ای به او هدیه می‌کند.

آموزش تبعیض‌آمیز

در داستان مورد بررسی، موضوع آپارتاید با دیدی ژرف و همه‌جانبه، به گونه‌ای تصویر شده است که خواننده، بدون احساس ملال، با جنبه‌های متفاوت این پدیده آشنا می‌شود. هم‌چنین در این داستان، در عین وفاداری به رئالیسم، ادبیت متن با توجه به موضوع خشن آن، به خوبی حفظ و با تیزی و دقت نظر خاصی به مطالب کلیدی اشاره شده است. از جمله این‌که چگونه و با چه اهرم‌هایی حکومت سابق آفریقای جنوبی (سفیدپوست)، توانسته بود مردم بومی (غیرسفیدپوست) را در خاک خودشان تا اواخر قرن

اجدادی سیاه‌پوستان است، تمامی حقوق حقه آن‌ها توسط سفیدپوستان مهاجر نادیده گرفته و با ایشان هم‌چون اسیران و بردگان روم باستان رفتار می‌شد تا جایی که دکتر ملان به‌هنگام پیشنهاد تأسیس جمهوری در آفریقای جنوبی، ماهیت حکومت مورد نظر خود را این‌گونه توصیف می‌کند: «تضمین امنیت نژاد سفیدپوستان و تمدن مسیحی، به وسیله رعایت صادقانه اصول آپارتاید و قومیت.»^(۱)

تنگو (Tengo)، پسری است که پدرش کارگر (سیاه‌پوست) مزرعه اربابی و مادرش خدمتکار زن ارباب است. او کودکی بسیار باهوش، کنجکاو و علاقه‌مند به درس و مشق است. در مقابل،

● به نظر می‌رسد که در این

راستا گوردن (Gordon)، به چهار

محور کلیدی توجه بیشتری

داشته است: ۱- کنترل آموزش و

پرورش از طریق وضع قوانین

محدودکننده برای رنگین

پوستان ۲- محرومیت

غیرسفیدپوستان از حق رأی

(انتخاب شدن و انتخاب کردن)

۳- غصب زمین‌های آبا و

اجدادی بومیان آفریقای جنوبی

و کوچاندن آن‌ها به نقاط دیگر

سرزمین خودشان ۴- تحقیر

بومیان با کافر نامیدن آنان و

برخورد برده‌دار مآبانه با

رنگین‌پوستان

بیستم، به بردگی بکشاند.

به نظر می‌رسد که در این راستا گوردن (Gordon)، به چهار محور کلیدی توجه بیشتری داشته است: ۱- کنترل آموزش و پرورش از طریق وضع قوانین محدودکننده برای رنگین پوستان ۲- محرومیت غیرسفیدپوستان از حق رأی (انتخاب شدن و انتخاب کردن) ۳- غصب زمین‌های آبا و اجدادی بومیان آفریقای جنوبی و کوچاندن آن‌ها به نقاط دیگر سرزمین خودشان ۴- تحقیر بومیان با کافر نامیدن آنان و برخورد برده‌دارمآبانه با رنگین پوستان.

نگارنده چنین می‌اندیشد که اساسی‌ترین محور پایداری طولانی مدت حکومت آپارتاید، همانا قوانین آپارتاید بوده است که در همه ابعاد زندگی جامعه آفریقای جنوبی، به ویژه آموزش و پرورش که ذلت و عزت و ملتی‌بدان وابسته است، نمود دارد. در این کشور، آموزش و پرورش در دوران آپارتاید، به شدیدترین وجهی قلب می‌شد تا در فضای نژادی حاصله، بردگی بیافریند. در نظام آموزش و پرورش آپارتاید، هدف این بود که انسان بومی رشد نیابد تا وضع موجود پایدار بماند. از همین روست که در این داستان، کارگزاران حکومت، به منظور آموزش افراد، نظام منحصر به فردی خلق می‌کنند که برای محدود ساختن دانش‌آموزان غیرسفیدپوست، واداشتن آنان به کارهای پست و دون‌مایه، خنثی کردن قدرت رقابتی ایشان در اقتصاد و ساکن نگاهداشتن آن‌ها در یک دنیای قبیله‌ای کارآیی دارد: «در این کشور، روش آموزش و پرورش روشی خود به خودی نیست که در روندی تاریخی پدید آمده باشد، بلکه بخشی اساسی و حیاتی از نظام کل آپارتاید است.» (۲)

در مدارس و دانشگاه‌های سیاه‌پوست‌ها،

درس‌های سطح پایین و بی‌محتوا آموزش می‌دادند. «این آموزش ما را بیشتر برده نگه (۳) می‌دارد.» یا همان‌طور که دکتر فروروت، در مجلس سنا اظهار داشت: «آموزش و پرورش بومیان بایستی به آموزش و پرورش «بانتو» (۴) (Bantu) تبدیل شود... یک دانش‌آموز بانتو بایستی آن قدر معلومات و مهارت و طرز تفکر بیاموزد که برای او مفید و در عین حال برای جامعه‌اش سودمند باشد... مدرسه بایستی این آمادگی را در او ایجاد کند که نیازهایی را که حیات اقتصادی آفریقای جنوبی بر او تحمیل می‌کند، برآورده سازد... جایی برای او در جامعه اروپایی، بالاتر از سطح برخی از انواع مشاغل وجود ندارد... به همین دلیل، برای او فایده‌ای ندارد که آموزشی ببیند که هدف آن جذب فرد در جامعه اروپایی باشد. دانش‌آموز «بانتو» نبایستی گرفتار یک نظام آموزشی مرده که او را از جامعه خودش دور کند و با نشان دادن چراگاه‌های سرسبز اروپایی که در عین حال اجازه چریدن در آن را نخواهد داشت، او را همراه سازد.» (۵)

با همین طرز تفکر تا جایی که مقدر بوده، برای تحصیل کودکان سیاه‌پوست، محدودیت قایل می‌شده‌اند. به عنوان نمونه، آموزش برای کودکان سفیدپوست از هفت سالگی تا شانزده سالگی، یعنی تا اتمام دبیرستان اجباری و رایگان بوده است. در حالی که آموزش کودک سیاه، از هشت سالگی آغاز می‌شد و اجباری هم نبود. افزون بر این، هزینه تحصیل را نیز باید خودشان به تمام و کمال می‌پرداختند. این کار برای عموم سیاه‌پوستان که درآمد بسیار پایینی داشتند، امکان‌پذیر نبود. در نتیجه، به خودی خود بسیاری از کودکان سیاه، به سبب کمبود درآمد خانواده‌هایشان، از تحصیل محروم می‌شدند. اگر هدف آموزش و پرورش را رشد کامل شخصیت انسان، شناخت حقوق انسانی و احترام به

آزادی‌های بنیادی آن‌ها بدانیم و اگر بپذیریم هر کودک، وارث فرهنگ جهانی، در حد والاترین دستاوردهای کنونی بشر است، و بایستی به این میراث فرهنگی مشترک دسترسی داشته باشد.^(۶) باید اذعان کرد که نظام آموزش و پرورش آفریقای جنوبی در دوران آپارتاید، از هر جهت مغایر و مخالف چنین اهدافی بوده است. در این کشور تبعیض نژادی - آموزشی میان سیاه‌پوستان و سفیدپوستان، دوره‌ها و آسیای‌ها، فقط از طریق ایجاد مدارس جداگانه اعمال نمی‌شد، بلکه به گونه‌ای پیچیده و با بهره‌مندی از تشکیلات اداری جدا، روش‌های تأمین اعتبار مجزا، برنامه‌های آموزشی متفاوت و سطوح مختلف پیشرفت که هر کدام متناسب با سطوح استخدامی مورد نظر حکومت بود، صورت می‌گرفت. هدف نهایی آموزش و پرورش، آماده ساختن مؤثر سیاه‌پوستان برای مشاغلی بود که به عنوان کارگر غیرماهر می‌توانستند به کار بپردازند.

آقای لرد، وزیر کشاورزی، قبل از رسیدن به

● اگر هدف آموزش و پرورش را رشد کامل شخصیت انسان، شناخت حقوق انسانی و احترام به آزادی‌های بنیادی آن‌ها بدانیم و اگر بپذیریم هر کودک، وارث فرهنگ جهانی، در حد والاترین دستاوردهای کنونی بشر است، بایستی به این میراث فرهنگی مشترک دسترسی داشته باشد

پست وزارت می‌گوید: «اگر شما به همه بومیان تحصیلات دانشگاهی بدهید، پس چه کسی کارهای بدنی را انجام بدهد؟ من کاملاً موافق این نظریه هستم که ما مدارس مان را باید طوری اداره کنیم که بومیانی که در این مدارس درس می‌خوانند، بدانند که آن‌ها تا حد زیادی کارگران فردای کشورند.»^(۷)

تنگو این سیاست را به خوبی درک می‌کرد. از همین رو، هدف خود را تحصیل قرار داده بود: «همکلاسی‌هایش از او می‌خواستند به کلاس نروند. تنگو حرف‌های آن‌ها را قبول نداشت...»^(۸) زیرا از نظر او ادامه تحصیل، شاه کلید مشکلات هم‌نژادانش بود. با این حال، او نمی‌توانست به درشش ادامه دهد؛ چرا که حکومت آپارتاید، برای هر چه بیشتر محدود کردن بومیان، قانون «سوتو» را وضع کرده بود. براساس این قانون، بومیان حق نداشتند زبان انگلیسی بیاموزند. هر چند «حق آموختن زبان مادری و این‌که کودکان به زبان بومی خودشان مورد تعلیم قرار گیرند، نکته‌ای است مورد تأیید متخصصان آموزش و پرورش در جهان، ولی در آفریقای جنوبی، این اصل ذاتاً مترقی در دست حاکمان آفریقای جنوبی، وسیله‌ای شد تا بومیان را از یادگیری زبان انگلیسی محروم کنند.»

به عبارت دیگر، حکومت آپارتاید می‌کوشید از این طریق، هر چه بیشتر بومیان را تحت سلطه بگیرد و استعمار کند. هم‌چنان که در بدو ورود اجدادشان به آفریقای جنوبی، با توسل بدین امر، بی‌آن‌که خرید و فروش یا معاوضه‌ای در کار باشد، در قبال نمک و شکر و به زور اسلحه، زمین بومیان را غصب کردند و آن‌ها را به بردگی گرفتند. حال آن‌که بومیان اعتقاد داشتند: «همان‌طور که نمی‌توان آسمان و باران و آفتاب را فروخت و یا معاوضه کرد، زمین را هم نمی‌توان خرید، فروخت و یا معاوضه کرد.»

قانون «سوتو» ضمن این‌که مانع یادگیری

می‌توان نمود آن را دید.

در کلیه موارد، حق زندگی انسانی از بومیان گرفته و بر آن چه به طور تاریخی به آنان تعلق داشت، از آنان غصب شده بود. برای نمونه، از کل زمین‌های کشاورزی تنها سیزده درصد به بومیان بقیه یعنی هشتاد و هفت درصد به سفیدپوستان سه درصدی تعلق داشت. هم‌چنین، از تمام درآمد ملی کشور، در حدود هفتاد درصد به کام سفیدپوستان فرو می‌رفت. (۱۲)

اداره‌کنندگان آفریقای جنوبی، همه کوشش خود را روی آن متمرکز کرده بودند که در حد امکان، کارگران سیاه‌پوست را به نیروی کار مهاجر بدل کنند و مانع ایجاد یک نیروی کار ماهر سیاه‌پوست اسکان یافته در قلب جامعه‌ای شوند که زیر سلطه سفیدپوستان بود. علت وجودی سیاست ایجاد بانتوستان‌ها یا مناطق قرق، مناطق صنعتی مرزی، قانون‌های اخذ جواز، قانون مناطق گروه‌ها و نقل مکان دسته جمعی گروه‌های بزرگ غیرسفیدپوست، از یک نقطه به نقطه دیگر، همین بود. (۱۳) دکتر فرو ورتست، نخست‌وزیر وقت، در سخنرانی خود می‌گوید: «حرکت کارگران سیاه‌پوست به بازار کار باید ادامه یابد و از بروز عواقب یکپارچه شدن جامعه اجتناب کرد» (۱۴). «ژوزف خندید و سرش را تکان داد و دوستانه به شانه تنگو زد و پرسید: تا حالا می‌دانستی که همه سیاه‌پوست‌ها همیشه باید گذرنامه همراهشان باشند؟ تو هم وقتی شانزده ساله شوی، باید گذرنامه بگیری... در شهر، گذرنامه به معنی مجوز زندگی و کار است. همه باید همیشه گذرنامه‌شان را همراه داشته باشند تا هر وقت پلیس خواست، آن را نشان بدهند. ژوزف شانه‌های تنگو را گرفت و او را محکم تکان داد و به زبان آفریقای‌ها مانند پلیس گفت: کافر، گذرنامه‌ات را بده! گذرنامه‌ات کجاست؟ گذرنامه‌ات کجاست کافر؟» (۱۵)

زبان انگلیسی توسط بومیان می‌شد، آنان را از فهم علم و تکنولوژی و پیشرفت نیز بازمی‌داشت. هم‌چنین، اجازه نمی‌داد که آن‌ها با جهان پیرامون‌شان ارتباط برقرار کنند: «می‌خواستند که ما در نادانی بمانیم و به زبانی حرف بزنیم که هیچ‌کس دیگر در دنیا حرف ما را نفهمد... و از این راه بتوانند ما را کنترل کنند و نگذارند با دنیا ارتباط داشته باشیم.» (۹) اما... «سوتو» نقطه عطفی شد برای بروز قرن‌ها خشم فروخورده بومیان آفریقای جنوبی که به براندازی نظام آپارتاید انجامید.

رأی دادن ممنوع!

در آفریقای جنوبی، بومیان در مناطق شهری، در حد اتباع مهاجری بودند که نمی‌توانستند از حقوق سیاسی اجتماعی مساوی با سفیدپوستان (بوئرها) برخوردار باشند. در حالی که طبق آمار، از کل جمعیت سی میلیون نفری آفریقای جنوبی، تنها سه و نیم میلیون (۱۰) نفر سفید پوستند و جالب این‌که تنها همین اقلیت سفیدپوست، حق داشتند در انتخابات شرکت کنند. رودز به عنوان سخنگوی سفیدپوستان، چنین می‌گوید: «با بومیان باید به گونه کودکان رفتار کرد و حق رأی را از آن‌ها دریغ داشت... اگر به غیراروپایی حق رأی و انتخاب داده شود و اگر غیراروپاییان بخواهند بر همان پایه و اساسی پیشرفت کنند که اروپاییان، در این صورت، چگونه اروپایی ارباب کشور باقی خواهد ماند.» (۱۱)

وقتی غیربومیان که در اکثریت بودند، هیچ حقی در تعیین سرنوشت‌شان نداشتند، به خوبی می‌توان دریافت که تا چه حد حقوق انسانی آن‌ها پایمال می‌شد و تا چه حد از حق آزاد زیستن و حاکم بودن بر سرنوشت خویش محروم شده بودند؛ موضوعی که در سراسر داستان، به اشکال مختلف

اکثر مردم، یعنی غیرسفیدپوستان، زیر فشار شدیدترین حکومت‌استعماری قرار داشتند و در فقر مطلق زندگی می‌کردند. «روزی تنگو از پدرش پرسید: «چرا تو نمی‌توانی برای خودت زمین داشته باشی؟» پدر نیشخندی زد، پسرم زمین خیلی گران است. چطوری یک سیاه‌پوست می‌تواند برای خودش زمین بخرد؟» (۱۶)

نه تنها نژادپرستی و سرمایه‌داری شرایطی برای رنگین‌پوستان در آفریقای جنوبی ایجاد کرده بودند که شبیه وضع یک مستعمره در داخل کشور بود، بلکه تا همین اواخر کلیسای اصلاح شده هلند،

● محور چهارمی که در داستان بر آن پای فشرده می‌شود، تحقیر است که به عنوان شیوه‌ای نمادین، برای هویت‌زدایی از سیاهان، در سیستم آپارتاید کاربرد داشت

آپارتاید را از نظر روحانی توجیه می‌کرد و به امت خود اطمینان می‌داد که قوانین حکومت، از خداوند نشأت یافته است و بنابراین، فراسوی سؤال و تردید قرار دارد. (۱۷) اربابان سفیدپوست برای این‌که بومیان را تحقیر کنند، آن‌ها را کافر می‌نامیدند: «صدایی از پنجره آشپزخانه بلند شد و افکار تنگو را بر هم زد: تنگو، ای کافر تبلا! مگس‌ها را از روی گوشت‌ها بزن. مگه خوابت برده؟» (۱۸) ... دختر گفت: تو نمی‌ترسی که این‌جوری با من حرف می‌زنی؟ تو جز یک کافر پررو هیچی نیستی...»

تحقیر

محور چهارمی که در داستان بر آن پای فشرده

می‌شود، تحقیر است که به عنوان شیوه‌ای نمادین، برای هویت‌زدایی از سیاهان، در سیستم آپارتاید کاربرد داشت. «سنگ‌بنای شالوده قانونی کردن نژادپرستی در آفریقای جنوبی، وقتی گذاشته شد که انگلستان در سال ۱۹۱۰، همه قدرت سیاسی را به دست اقلیت سفیدپوست سپرد. قانون اساسی اصول سیاست تبعیض نژادی را پذیرفت و راه را برای اجرای همه جنبه‌های برنامه اعمال جور و ستم در کشور و استثمار غیرپوستان و رفتار تحقیرآمیز و خشونت‌بار نسبت به آنان، هموار کرد.» (۱۹)

تبلور این‌گونه رفتار را در داستان، چنین می‌خوانیم: «پس از چند لحظه تنگو با صدای آهسته، محکم و خشن گفت: «آن پیرمرد را پسر صدان زن، تو اصلاً بزرگ‌تر سرت نمی‌شود؟ مگر نمی‌بینی او چقدر پیر است؟ از ارباب هم بزرگ‌تر است. او عضو خانواده رئیس قبیله است! کی به تو گفته که می‌توانی این‌جوری با او حرف بزنی» دستش را چنان بلند کرد که نزدیک بود به او سیلی محکمی بزند. اما آرام گرفت و دندان‌هایش را روی هم فشرد و برای آخرین بار گفت: «دیگه هیچ‌وقت پیرمردی را پسر صدان زن!» (۲۰)

پر واضح است که رفتارهایی این‌چنین و تصویب قوانین ضدبشری، تنها مربوط به حاکمان آفریقای جنوبی نبوده، بلکه از آن انحصارگران آفریقای جنوبی و کنسرسیوم بین‌المللی امپریالیسم بوده است. (۲۱)

با این توصیفات و در صورتی که درونمایه داستان، سیاسی اجتماعی و روان‌شناختی - انگاشته شود، به نظر می‌آید که گرانیگاه آن، بر رابطه دوستی دیرپای دو کودک (تنگو و فیریکی) استوار است که در داستان، از دو جایگاه اجتماعی دقیقاً متضاد (پسر رعیت و ارباب کوچک) برخوردارند. این دوستی و صلح، از دو منظر

مخاطب عام خود آسان می‌گرداند و به خلق ادبیاتی ناب توفیق می‌یابد.

مزیت دیگر رمان، این است که با همه آشکارگی و شدت تضاد بین قهرمانان بحران آفرین و شخصیت‌های مورد ستم، فضای تصویر شده، آکنده از امواج همگرایی است که هر لحظه، تضادها تلطیف می‌شود و ریتم داستان با فرمی خاص در فضای ایجاد شده پیش می‌رود. علاوه بر دوستی بی‌شائبه تنگو و فیریکی که تا واپسین واژه‌های داستان، مخاطب را همراهی می‌کند، در

کارآست. نخست، بحرانی است که در تعادل آغازین داستان رخ می‌نماید و در داستان وقفه ایجاد می‌کند؛ یعنی علاقه وافر تنگو (کودک سیاه) پسر رعیت خانواده اربابی، قهرمان اصلی داستان، برای یافتن پاسخ سؤالاتی که برایش مطرح است و پشتکار وی برای کسب دانش. داستان بر همین محور، به تعادل فرجامین می‌رسد. دیگری صلحی است که دو قهرمان داستان را در جایگاه اجتماعی برابری قرار می‌دهد؛ تنگو زندگی تازه‌ای به فیریکی ارزانی می‌دارد.

چند نکته درباره ادبیت داستان

داستان با بیانی ساده و نسبتاً روان و با ضرباهنگی آرام، جریان مبارزات مردم آفریقایی جنوبی را برای براندازی نظام حکومت آپارتاید پیش می‌برد و نویسنده، چون یک دانای کلی بی‌طرف، به کلیه عناصر داستان و به ویژه شخصیت‌های آن، شفافیت می‌بخشد و با به صحنه آوردن اشخاص بسیار از هر دو جنس، با جایگاه‌های اجتماعی مختلف و متضاد و بالطبع با افکار و عملکردهای متفاوت و با ترسیم این تضادها در هر عرصه‌ای، ذهن مخاطب را به چالش می‌کشاند. او با حفظ موضع بی‌طرف، در مقام راوی سوم شخص، فضایی ایجاد می‌کند که خواننده را به واکنش آزادانه و قضاوتی بالنسبه آگاهانه و قوام یافته می‌کشاند. نویسنده با چنین عملکردی و با ایجاد چنین شرایطی، به طور نسبی، مرز شناخت و خوانش را درمی‌نوردد و در واقع، با حفظ جنبه زیبا- شناختی‌اثر، فرآیند جوجه دوگانه دیگر ادبیات، یعنی شناخت شناختی و ارتباط شناختی را در موقعیتی کاربردی شناختی، آشکار می‌سازد و این‌گونه، هم‌ذات‌پنداری را برای

● با گزینش عنوان «در انتظار باران»، نویسنده از شگرد مجاز در آرایه‌های ادبی سود جسته؛ یعنی آن را هم از بُعد حقیقی و هم از بُعد مجازی به کار گرفته است

جای جای داستان، نشانه‌های این همگرایی به وضوح دیده می‌شود. مثلاً وقتی سلینا (Selina)، مادر تنگو (خدمتکار زن ارباب) که از رفتن پسرش برای تحصیل به شهر، پریشان خاطر است و مدام ظرف‌ها را می‌شکند و غذاها را می‌سوزاند، زن ارباب به او می‌گوید: «خب، سلینا، متأسفم که این وضع پیش آمده... اما ظرف‌ها را نشکن.»^(۲۲) هم‌چنین، وقتی ارباب می‌خواهد تنگو را از ترک مرزعه و رفتن برای تحصیل بازدارد، به او می‌گوید: «خب، اگر تو این‌طور می‌خواهی، من نمی‌توانم کاری برایت بکنم، اما بچه جان، مطمئن باش پشیمان می‌شوی و به خانه برمی‌گردی و سراغ کارت می‌آیی...»^(۲۳)

با گزینش عنوان «در انتظار باران»، نویسنده از

زاویه دیگر از زوایای پویای این رمان، استفاده به موقع و به جا از مطالب بینامتنی است. هم‌چنین آستر بدرقه درخور، به کیفیت کتاب کمک شایان توجهی کرده است. زبان تقریباً سلیس و روان و نیز خطی بودن روایت، داستان را از سطح گروه‌بندی‌های سنی رایج فراتر برده و خوانش عام را پذیراست.

«آن‌ها پاسخ می‌گویند: فرزندان من، فرزندان من. دشمن، خشک‌سالی، سرکوب و نابود شده است. خدایان کار را بی‌اجر نمی‌گذارند، دست‌رنج شما و خواست شما در آن سال‌های سختی به آسمان رفته‌اند، در صلح و صفا باشید. باران رحمتی است که شما مستحقش بوده‌اید.»

پی‌نوشت

۱. لاگوما، آپارتاید، مترجم کریم امامی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰، ص ۲۴.
۲. همان، ص ۴۸.
۳. گوردن، شیل: در انتظار باران، ترجمه پروین جلوه‌نژاد، کانون پرورش فکری، ۱۳۸۲، نقل به معنی از ص ۱۵۲.
۴. لاگوما، الکس: آپارتاید... ص ۱۸.
۵. همان، ص ۵۰.
۶. همان، نقل به معنی ص ۴۸.
۷. همان، ص ۵۰.
۸. گوردن، شیلان: در انتظار باران... ص ۱۶۹.
۹. در انتظار باران.
۱۰. آپارتاید، صص ۶-۵۳.
۱۱. همان، ص ۲۹.
۱۲. همان، ص ۲۸.
۱۳. همان، ص ۳۰.
۱۴. همان، ص ۳۰.
۱۵. در انتظار باران، ص ۴۰.
۱۶. همان، صف ۹۹.
۱۷. آپارتاید، ص ۳۵.
۱۸. در انتظار باران، ص ۷۰.
۱۹. همان، ص ۸۸.
۲۰. همان، ص ۸۸.
۲۱. آپارتاید، ص ۱۳.
۲۲. در انتظار باران، ص ۱۰۸.
۲۳. همان، ص ۱۱۱.
۲۴. آپارتاید، ص ۹۳.

شگرد مجاز در آرایه‌های ادبی سود جسته؛ یعنی آن را هم از بُعد حقیقی و هم از بُعد مجازی به کار گرفته است. نخست، از معنی حقیقی عبارت «در انتظار باران» استفاده کرده است؛ زیرا در آن زمان، آفریقای جنوبی چند سالی دچار خشک‌سالی بوده است و قسمت اعظم مزارع خشک می‌شوند و مزرعه‌داران و اربابان نگران آینده مزارع خود می‌گردند. ارباب می‌گویند:

«بدون سروصدای این کافرها، وضع مملکت خودش خراب است. امسال چهارمین سال بی‌آبیه، نمی‌دانم فیریکی، اگر این وضع ادامه داشته باشد و باران نیارد، از این مزرعه چی برای تو می‌ماند؟ زن ارباب با نگرانی به شوهرش نگاه کرد و گفت: «کوز (Kooos)، باران می‌یاد. باران می‌یاد. صبر داشته باش، خدا جواب دعاهای ما را می‌دهد.» (۲۴)

عبارت «در انتظار باران»، در معنی مجازی هم به کار گرفته شده است؛ چون انقلابیون نیز می‌خواستند مبارزات مردمی، با موفقیت و پیروزی قرین گردد تا هم‌چون باران رحمت، دل تفتیده مردم ستم‌کش را سیراب سازد.

به کارگیری این ترفندها، علاوه بر بی‌طرفی نویسنده، می‌تواند نشانه‌ای دیگر از همگرایی نویسنده با دو طرف متخاصم و عدم موضع‌گیری راستین او در برابر جریان به حساب آید. هم‌چنین نمونه‌ای از توانایی وی در انتخاب زاویه دیدی هنری و باروری حس‌زیبایی‌شناختی وی محسوب می‌شود.

باید معترف بود که نویسنده، نه تنها در عنوان داستان، بلکه در پایان‌بندی هم هنرمندانه عمل کرده است. او با پایان‌بندی باز و زیبایی «صلح» و توجه به آرمان بزرگ انسان متعالی، در طی قرون، وجهی دیگر از وجوه مثبت روان‌شناختی داستان را به‌نمایش گذاشته است: صلحی مبتنی بر دوستی؛ چه در گستره داستان و چه در حیطه زندگی اجتماعی.